

تکوین یک کشف



بالا، نقاب طلا از فرهنگ نیهای ناگو
اپریل ۲۰۰۰ پیش از میلاد - ۱۴۰۰
بعد از میلاد. جسد، نقشه‌ای از
تئوچیتلان (مکزیکوسیتی). تصویر
هم‌رونگه‌ای در اهرمان کورس کشیده و
همراه نامه‌ای برای چارلز پنجم فرستاده
پایتخت کندی متعلق به سده شانزدهم.

پیشگویی و روشن بینی

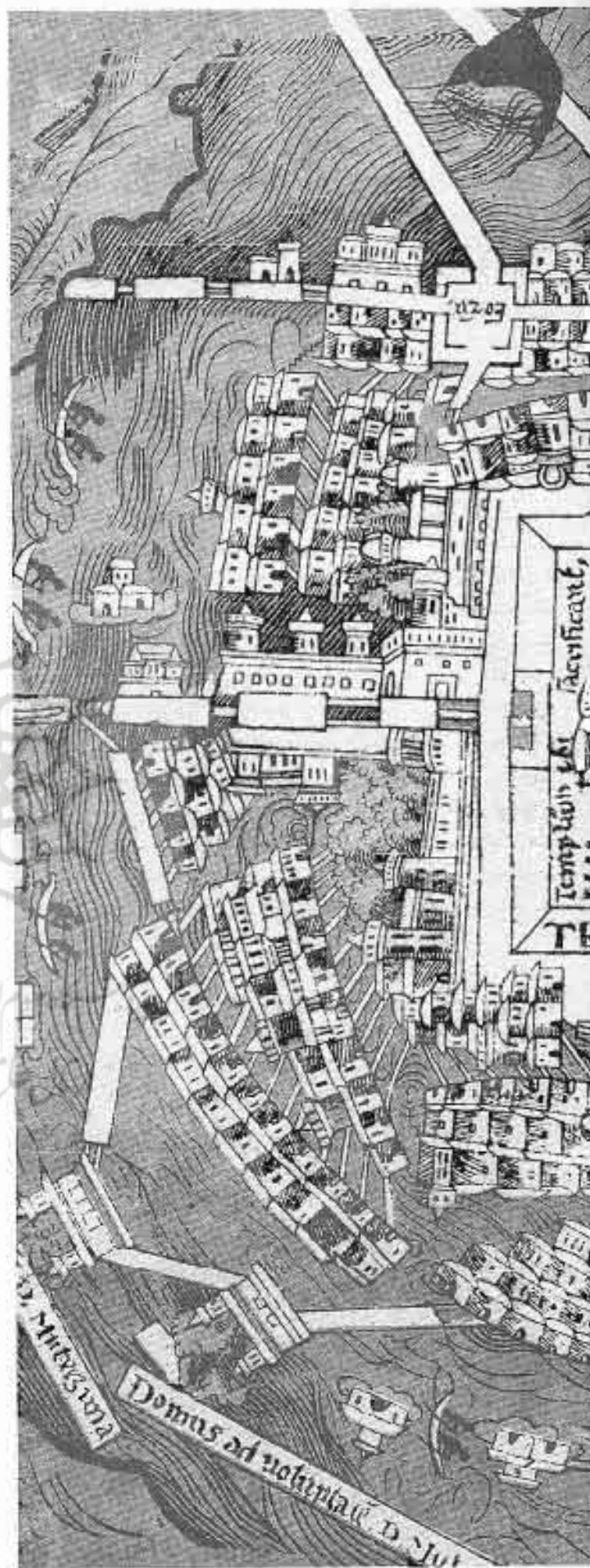
نوشته فرناندو آینسا

آنچه کلمب در دنیای نو یافت
گویی تجسم بسیاری از اسطوره‌ها
و روایهای اروپای کهن بود

این نکته که کریستف کلمب در راه کثانی (چین)، چیانگو (ژاپن)، و شرق تصادفاً به قارهٔ پهناور آمریکا برخورد، مایهٔ بحث و جدل فراوانی شده است. این بحث و جدلها ناشی از حرکت تصادفی کشف او نیست - کوشش برای سفر به شرق از راه آبی غرب به خودی خود اقدام مخاطره‌آمیز و گستاخانه‌ای بود - بلکه به سبب آن است که سالها طول کشید تا خود کلمب دریابد که قارهٔ تازه‌ای کشف کرده است. حقیقت امر این است که تریست و تجربهٔ دریانوردی، همچنین دانشهای جغرافی‌دانان و نقشه‌نگاران روزگارش کمترین اطلاع و تصویری از اینکه پهنهٔ خاکستری اقیانوس اطلس قاره‌ای را در دل خود نهان کرده که از قطب شمال تا قطب جنوب گسترده است به او نمی‌داد. اسپانیاییها و به طور کلی اروپاییها برای این کشف باور نکردنی آمادگی نداشتند. همان طور که فرانسیسکو لویس دگومارادر تاریخ عمومی سرزمین هندیان (۱۵۱۶) بیان کرده است: «بزرگ‌ترین حادثه از زمان آفرینش گیتی، جز تجسد و مرگ آفریدگار آن [عیسی مسیح]، کشف سرزمین هندیان بوده است. به همین دلیل است که آن را دنیای نومی خوانیم... می‌توان آن را «نوا» خواند، زیرا از هر لحاظ با دنیای ما تفاوت دارد.»

زمین بارور خیالپردازی

برای یافتن توضیح این «تفاوتها» تحویل قراوانی برسیایهٔ مجموع دانشهای زمان لازم است. کاشفان و تاریخ‌نویسان و وقایع‌نگاران برای هضم و جذب همهٔ این چیزهای تازه به نکات کوچکی برگشتند که در گذشته علمی و تاریخی خود غرب وجود داشت.



آنچه در دنیای نو کشف کردند به نظرشان به دورست‌ترین سرچشمه‌های خاطرات انسان برمی‌گشت - یعنی به باغ عدن کتاب نکوبن، عصر طلایی اسطوره‌سازی باستان، قبایل گمشده بنی‌اسرائیل، سردوس بی‌آبش آرکادها در عصر کلاسیک، بدان گونه که در رئالیسم می‌پنداشتند، سرزمین کوکاین و برگردان قرون وسطایی آن بر مبنای درون‌نمایه فردوس خاکی - کشورهای افسانه‌ای که پر از جانوران و موجودات خیالی، آمازونها، غولها و هیولاهای بی‌سر بوده است، دنیای کهن در دنیای نو منابع و بازتاب روزگار خوشی را یافت که از آن خاطراتی آمیخته به غم غربت داشت. گذشته از کشف واقعی نو، دنیای غربی از راه غرب به ریشه‌های اصلی خود باز می‌گشت.

چند سال پس از «برخورد» وقایع نگاران و کسان دیگری که همراه قانچان می‌رفتند، برای اثبات اسطوره‌های خود چنانکه در منشور امریکایی دیده می‌شد، آغاز به کار کردند. کلود لوی اشتراوس نوشت: «اسپانیاییها پیش از آنکه به کسب دانش نو بپردازند، در پی اثبات افسانه‌های باستانی بودند - یعنی پیشگوییهای عهد عتیق، افسانه‌های یونانی - رومی از قبیل آتلانتیس و آمازونها، و افسانه‌های قرون وسطایی همچون قلمرو سلطنت پرسیچان و چشمه جوانی.»

با این حال بسیار فراتر از این رفتند اگر عبارت سرخوشانه شاعر کوپایی، خوشه‌شامالما را به کار ببریم، امریکا پیش از آنکه زمینه‌ای برای تصدیق اسطوره‌های

یک کهنه‌کاری اسپانیایی متعلق به اواخر سده هجدهم که سرخپوشی از اهالی ساحل رود «ارینو کو» را نشان می‌دهد.



باستانی باشد، یکباره با جهان تخیلی غرب در آمیخت و «زمین پارور تازه خیالپردازیها» شد.

در امریکا این مسوح خیالپردازی افسار گسیخته سیویستگی و در عین حال بازشناسی تفاوت‌های واقعی موجود شد. به این ترتیب وقایع نگاران آن روزگار آزاد بودند که فضاها را به پس زمینه امریکایی بیابانها و مسافلات همچنان به تمثیلهای جانوری کهن، حکایتها و مسافلات مربوط به گیاهان و جانورانی که از نیروی جنابوی برخوردار بودند و آنان ستایش می‌کردند پایتد رسانند. آرثور و اسلار پیتری، نویسنده و سزولایی، هنگامی که از اسطوره‌الدورادو بحث می‌کند، می‌نویسد: «تخیل در امریکا بیکران و ابدی است.»

هنگامی که برنال دیاس دکاستیلو باهرنان کورتس به نوچیتلان رسید و نخستین بار بناهای تاریخی پایتخت آرتکها را دید که از دریاچه‌ای پوشیده از گل سر بر می‌آورد، گفت که انگار داستان عاشقانه سلحشوری آمادیس دگائولا را می‌خواند که این عجایب در آن نقل شده است. گونسالو فرناندس د‌اویدو تأیید می‌کند که جزایر آنتیل، که کلمب در آنجا از کشتی پیاده شد، همان جزایر هسپریدهاست، یعنی محراب عصر طلایی و محل تولد انسان، که یونانیان باستان آن را انتهای جهان و در فاصله چهل روز دریاوردی از جزایر گورگون (جزایر کیپ ورده) می‌پنداشتند.

باز ضروری توضیح تازه‌های دنیای عجیب نو لنها نیازی نبود که سبب دگرگونی جهانشناسی اروپایی شود. سنگین نمادین پیشگوییها و پیش‌بینیها نیز نگاه خریان را به فضای به‌ناور کشف نشده‌ای معطوف ساخت که از تنگه جبل طارق به جانب غرب گسترده بود، یعنی فضای ماورای امپراتوری روم که با ستونهای هرکول نشانه‌گذاری شده بود.

مردمی دیگر و دنیاهایی دیگر

نشانه‌های وجود «منطقه چهارم دنیا» - گذشته از سه منطقه اروپا، آسیا و آفریقا که برای دنیای قدیم شناخته شده بود - از ۲۰۰۰ سال پیش از کشف امریکا در کتابها آمده است. در مصر قراعنه اعتقاد بر آن بود که «قلمرو مردگان در سرزمینی قرار دارد که آفتاب در آن غروب کرده است.» در افسانه‌ها و قصه‌های مسافران و شاعران قرون وسطا و دریاوردان و در نظرات ستاره‌شناسان و نقشه‌نگارها نیز اشاره‌هایی به آن هست. خود کلمب در کتاب پیشگوییها (۱۴۹۲) به آن اشاره می‌کند و می‌گوید سراغ دارد که آباء اولیه کلیسا در پی این «منطقه چهارم دنیا» و این گوشه سردوس خاکی بسیار گشته‌اند.

یکی از نخستین اشاره‌ها به سرزمینهایی که مردم آن «یاما تفاوت دارند» در رساله فیثون نوشته افلاطون دیده می‌شود. افلاطون نوشته است: «معتمد که دنیا عظیم است و ما تنها بخش کوچکی از آن را در اختیار داریم، شک نیست که هر سطح کره زمین سردمان بسیاری در سرزمینهایی شیبه سرزمین ما زندگی می‌کنند.» افلاطون در گفتگوهای تیمایوس و کریسیاس می‌توسد جزیره‌ای [آتلانتیس] «بزرگتر از لیبی

برای «دینداران» حفظ کرده و هوراس از آن حرف می‌زند، همان قاره آمریکا باشد*.

پیشگویی تحقق یافته

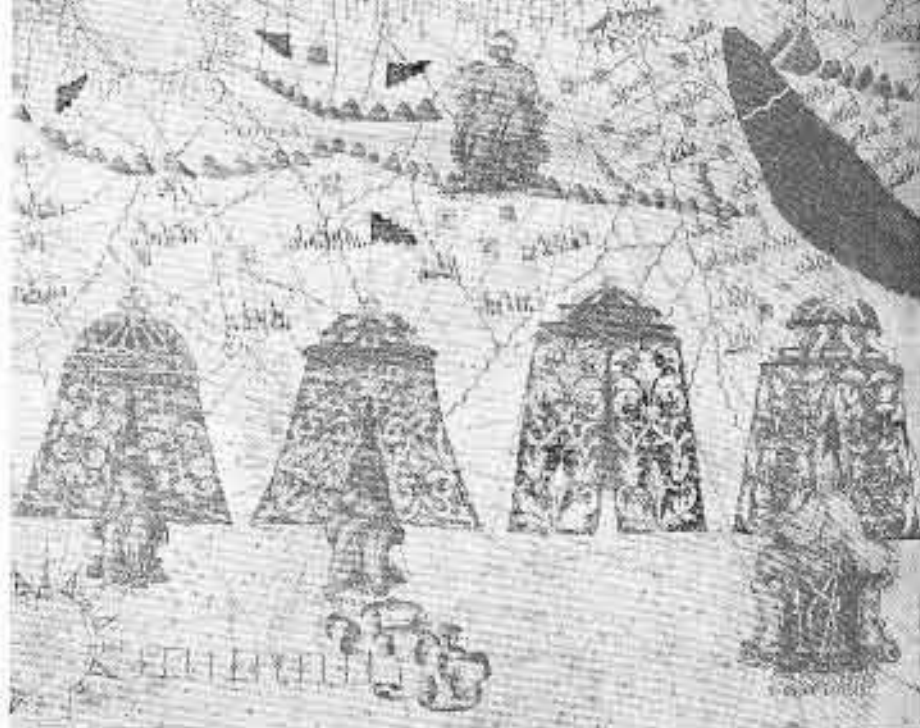
طبق سنت‌های یونانی - لاتینی، فنیقیها نخستین کاشفان اقیانوس اطلس بودند که از بندر تجاری که در گنادس (قادس) بنا گذاشته بودند، به راه می‌افتادند. دیودورس سیسیلی در کتاب تاریخ خود که مجموعه درهمی از روایت‌های موثق و جعلی مسافران است، فنیقیها را کاشفان دنیایی می‌داند که «مشهور است بیشتر مأمن خدایان است، نه مسکن آدمیان».

مورخان عرب نیز حضور فنیقیها را در اقیانوس اطلس تأیید می‌کنند. اندر سی جغرافیدان از شش تمدن بزرگ نام می‌برد که بازرگانان صیدا و گنادس در نقاط سوی الجیشی آژور و جزایر قناری برپا کرده‌اند و همه رو به مقصد ناشناسی در غرب دارند و انگار سردان را به سفرهای اکتشافی بیشتر و دورتر بر می‌انگیزند.

این افسانه‌های پیشگویانه بعدها درباره کارتاژها، میراث‌خوانان تمدن فنیقی، تکرار شد. نگفت انگیزترین این افسانه‌ها روایت می‌کند که کارتاژها نقشه‌ای داشتند که در صورت بروز جنگ ساکنان کارتاژ را به جزیره‌ای در اقیانوس اطلس ببرند. طبق روایت دیودورس اگر کارتاژ شکست می‌خورد، ساکنان آن در این جزیره پناه می‌گرفتند. در کتاب مسموعات عجیب، کتابی درباره شکست‌ها منسوب به ارسطو، روایت شکست انگیزی از سفر بازرگانان به جزایر «آفتاب رو به غروب» نقل شده است. «معروف است که در دریای گسترده در فرانسوی ستونهای هرکول، کارتاژها به کشف جزیره‌ای - در حال حاضر متروک - نایل آمده‌اند که جنگلها و رودهای قابل کشتیرانی فراوان دارد و سرشار از میوه‌های گوناگون است و سفر به آنجا از این قاره، روزهای درازی طول می‌کشد.» جالب است که در وقایع نگاریها و گزارشهای کشف دریای نو و صفهای مشابه بسیاری دیده می‌شود. مثلاً گونزالو فرناندس دایسلا از بازرگانانی سخن می‌گوید که در سفرها «به جزیره شروتمند و بسیار بزرگی برخوردند که تاکنون پای هیچ کس به آن نرسیده و خالی از سکه بود».

مونتسی نیز در مقاله‌اش «درباره آدمخواران» از سرزمینی افسانه‌ای سخن می‌گوید که کارتاژها آن را یافته بودند و از اینکه چگونه برخی از دربانان کارتاژی دل به دریای زده و با کشتی فرانسوی تنگه جبل طارق رفته و به جزیره‌ای بسیار دور دست رسیده بودند که پوشیده از جنگل بود و رودهای بزرگ و عمیق آبیاریش می‌کردند آنان با زنان و کودکانشان به این مکان مهاجرت کردند و شیفته باوروی زمین شدند و چنان به زندگی تازه خو گرفتند که منشأ اروپایی خود را از یاد بردند و سعادت را که از دست هشته بودند، باز یافتند.

* تریچه سطلی این گونه اظهار نظر چندین شخص نیست، چرا آبیاری محل فرضی موزه اشاره در متن نقلی نکنیم - مدیر مسئول.



و آسیا در مجموعه آن سوی مدیترانه قرار دارد، که از زمان سولون نشانه‌هایی از آن در دست است. مردم قدرتمندی که در آنجا می‌زیستند پیوسته در پی گسترش قلمرو خود بودند، تا از آنها شکست خوردند. سالها پس از این شکست جزیره آتلانتیس ناپدید شد و درسا بکاره آن را بسطید. افلاطون توضیح می‌دهد که به همین سبب اقیانوس نفوذناپذیر و کشف نشده مانده است، زیرا رسوبات کم عمق باقی مانده از جزیره غرق شده دریاوردی را در آنجا محال ساخته است. در میانه سده شانزدهم این اسطوره از یاد رفته بار دیگر در کتاب تاریخ اینکاها نوشته پدرو سارمیتو د گلبوا جان گرفت. این کتاب استدلالت‌های گوناگونی به کار می‌گیرد تا ثابت کند که امپراتوری پرو باقیمانده تمدن آتلانتیس است که به دنبال زلزله‌ای فاجعه‌بار، که تا کشف آمریکا ثبت نشده، بر فراز آند گردنکش به جا مانده است.

نظرات دیگری نیز درباره وجود آمریکا هست که گرچه مدعی داشتن مبانی تاریخی هستند، اما در واقع ریشه آنها اسطوره‌شناسی است. هرزود شاعر یونانی در اثر حماسی کارها و روزها چنین نقل می‌کند: «زئوس نژادی الهی از قهرمانان را که به آنها نیم خدا می‌گوییم در گوشه دور دستی از زمین آفرید تا در آن فارغ‌البال و رها و بی‌مزاحم زندگی کنند. در جزایری که خاک بارور آن سالی سه بار محصول فراوان می‌دهد، متون کلاسیک دیگر از جزایر از ما بهتران و هسپریس نام می‌برند که درختهایش سبب طلا بار می‌آورد. گاه در وصف این جزایر می‌گویند که به وسعت و عظمت یک قاره است».

هوراس، شاعر رومی، در غزلیات خود چنین می‌گوید که وطن پرستان اکنون که کشور دستخوش کشمکشها و جنگ داخلی است باید روم را ترک کنند. گرچه عصر طلایی نمی‌تواند در امپراتوری روم که در برابر عصر آهن تسلیم شده احیا گردد، اما جاهایی پیدا می‌شود که هنوز هم بر آن پاکی و بی‌آلایشی حکمفرماست، و روم جدید بسا به در آن ساخته شود. چنانکه مقاله نویسان و فیلسوفان بعدی بیان داشته‌اند، بعید نیست سرزمینهایی که آفریدگار از آغاز زمان

قلمرو اسطوره‌ای سلطنت پرسترجان، که جغرافیدانهای رنسانس آن را با اتیوپی یکسان می‌پنداشتند، در بخشی از نقشه‌ای نشان داده شده که در ۱۵۶۳ کشیده شده است.

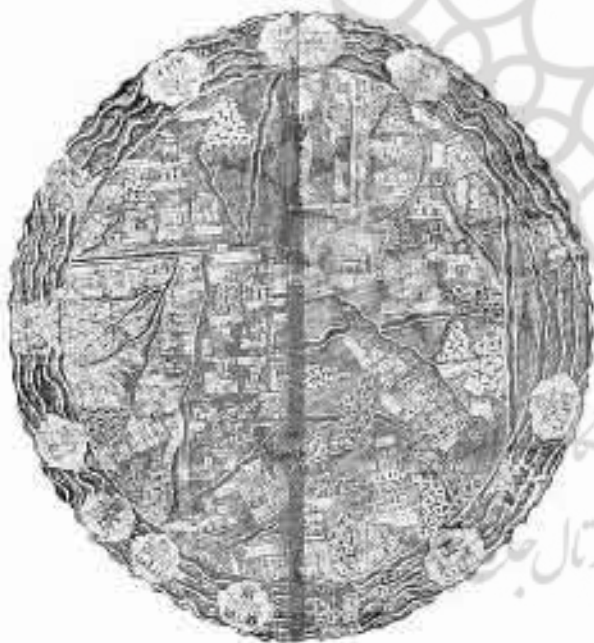
فرانتسو آیتسا
اعل آورده گوته و نویسنده رمانها و مقاله‌های بسیاری است، از جمله، هیت فرهنکی امریکای لاتین در ادبیات آن (۱۹۸۶)، ضرورت آرمانشهر (۱۹۹۱)، شهر سزارها، تاریخ آرمانشهر و داستانهای تخیلی (۱۹۹۲). وی در حال حاضر سرپرست مجموعه آثار برگزیده یونسکو است.

تصویر تازه‌ای از دنیا

نوشته ویلکم. ا. واشبرن



ظرف چند سال کشفیات بزرگ
دریایی تغییرات عظیمی در
نقشه‌نگاری به وجود آورد



راست: نقشه جهان از سده
دوازدهم و سیزدهم با نقشی
از آدم و حوا در باغ عدن
چپ: نقشه جهان از نخستین
اطلس مدرن، *Theatrum*
Orbis Terrarum، کار
اورتلوس (۱۵۷۰)،
نقشه‌نگار فلاندری.

نگاهی به دو نقشه این مقاله تغییرات چشمگیری را در ارائه نقشه‌نگاری سطح زمین در جریان آنچه اصطلاحاً «عصر بزرگ اکتشاف» نام دارد نشان می‌دهد. هر دو نقشه منشأ اروپایی دارد و از این رو باید در اصل آن را «اروپا - مدار» دانست. اما این دو نقشه نمایانگر تصورات معنوی کاملاً مخالف یکدیگر است. یکی از آنها تفکر قرون وسطایی را باز می‌نماید و دیگری تفکر رنسانس را.

با اینکه هیچ متنی روشن‌تر از آخر پرده دوم مده نوشته سنکا کشف آمریکا را پیش‌بینی نمی‌کند. در این قسمت از نمایشنامه همسرایان اعلام می‌دارند: «ظرف چند سال، زمانی فرا خواهد رسید که افسانوس موانعش را می‌گشاید و سرزمین وسیعی کشف خواهد شد. دنیای تازه‌ای از پرده برون خواهد افتاد و دیگر تو آن آخرین پست نگهبانی خشکی نخواهد بود.»

هر چند نمایشنامه سنکا اثری صرفاً ادبی است، که در قرن نخست میلادی نگاشته شده، اما چنین می‌تواند که برای جغرافی‌دانان و نقشه‌نگاران و دریانوردان قرون وسطا و رنسانس یکی از پشتوانه‌هایی بوده است که نظریات خود را بر مبنای آن گذارده‌اند. استرابون و دیگر خردمندان سده پانزدهم، نظیر توسکانلی فلورانس و بنهیم آلمانی گفته‌اند زمانی که جنبه‌های جغرافیایی طرح‌هایی دریانوردی به سوی غرب را بررسی می‌کرده‌اند، سخنان پیشگویانه همسرایان مده را در نظر داشته‌اند.

پیشگویی شاعرانه سنکا نتایج بسیار مهمی به بار آورد. کلمب در گمانی مرد. او را فقط دریانوردی می‌دانستند که هنگام سفر به سوی غرب تصادفاً به دنیای نویی برخورد کرده است. به هر حال کلمب که مدیون پیشگویی سنکا بود، برای کشفی که ظاهرأ تاریخ آن را از او دریغ داشته بود، اعتبار تازه‌ای کسب کرد. پسرش هرناندو این کلمات را در حاشیه یک نسخه از کتاب مده‌آی او نوشت: «این کشف به وسیله پدرم، دریاسالار کریستوفر کلمبوس، در سال ۱۴۹۲ تحقق یافت.»

بعدها تاریخ‌نویسانی چون فرانسیسکو لویس گومارا، گوتالو فرناس و اویمو، بارتولومه د لا کاسا و هرناندو کلمبوس در میان آثار نویسندگان گذشته به تحقیق پرداختند تا ببینند کدام یک از نوشته‌های ادبی یا شبه علمی وجود منطقه چهارم دنیا را پیش‌بینی می‌کند. هر یک از اینان کلام خود را به همسرایان نویسندگان گذشته افزود و به این ترتیب اعتباری را که کلمب شایسته‌اش بود به او داد. کاشف آمریکا همه نویسندگان گذشته را از ارسطو و استرابون و پلینی گرفته تا مازکوپولو و سرجان ماندویل و ایزیدور سویلی، به دقت در کتاب پیشگوییهای خود بر شمرده بود.

این پیشگوییها و روشن‌بینها در تخیل اروپایی چنان ریشه عمیق و محکمی دارد که به خوبی می‌توان از زبان مقاله‌نویس مکزیک، آلفونسو ریس پرسید که آیا آمریکا «ناحیه‌ای نبوده که پیش از یافتن آرزویش را داشتند؟» زیرا «از هر لحاظ که می‌جوئیم، آمریکا پیش از اینکه واقعیت یابد به صورت شهود شاعرانه و علمی در آمده بود.» بنا بر این کشف آمریکا چنانکه ادعا می‌شود تصادفی نبوده است. افسانه‌ها و اسطوره‌های بسیاری در سفر به غرب همراه کریستف کلمب بود که باید در کتاب تاریخ نوشته شود و اضافه گردد که کلمب تنها به آن جامه عمل پوشانده است. همان طور که فیلسوف مکزیک، لئوپولدو زیا نوشته است: «اروپا آمریکا را کشف کرد، زیرا چنین چیزی برایش لازم بود.»